عطف

ربات‌های آقای ایشی گورو

آرش شفاعی

فرهنگ‌وهنر

ایشی گورو نویسنده بزرگی است ولی در میان خوانندگان ایرانی، آن‌قدر که باید و شاید، مقبول نیفتاده است. البته شاید این مساله به‌دلیل محبوبیت عجیب‌وغریبی است که هاروکی موراکامی در ایران پیدا کرده است و به حکم دو پادشاه در یک اقلیم نگنجند، دو نویسنده ژاپنی در دل خواننده ایرانی نمی‌گنجد. البته از این هم نباید غفلت کرد که ایشی گورو بیشتر به اعتبار اسم، ژاپنی است و باید او را تمام و کمال، بریتانیایی محسوب کرد. ایشی گورو نویسنده‌ای است به‌روز، به سوژه‌هایی اقبال نشان می‌دهد که انسان امروز درگیر آنهاست و در کتاب تازه‌اش «کلارا و خورشید» در این به‌روز بودن، کمی پیشرفت هم کرده است و «به‌فردا» شده است. این کتاب، تصویری از دنیای آینده‌ای را در برابر چشمان ما قرار داده است که در آن ربات‌های مجهز به هوش مصنوعی، هم‌نفس و همراه انسان‌ها، در جامعه حضور دارند. تخیل قدرتمند یک نویسنده توانسته است جهانی کامل و وسیع را در برابر ما قرار دهد که هنوز اتفاق نیفتاده است (و کسی چه می‌داند شاید هیچ‌وقت هم اتفاق نیفتد). ارتباط میان انسان و ماشین، از زمانی که فناوری رشد شتابان خود را در جهان مدرن آغاز کرد، همیشه مورد توجه دانشمندان رشته‌های مختلف مانند جامعه‌شناسان و فیلسوفان علم بوده است اما هنرمندان هم همواره به این موضوع حساسیت نشان داده و سعی کرده‌اند در رمان‌ها و فیلم‌هایی که نگاهی پیش‌بینانه و پیشگویانه دارند، دنیایی را در برابر چشمان ما قرار دهند که در آن، عمدتا انسان‌ها مقهور ماشین شده‌اند. دنیایی که در آثاری همچون «۲۰۰۱: یک ادیسه فضایی» شاهکار سینمایی استنلی کوبریک یا «دنیای قشنگ نو» رمان مهم آلدوکس هاکسلی می‌بینیم، دنیایی است که فناوری‌های شگفت‌انگیز، انسان را از مفهوم مشخص و تعریف‌شده آن خارج کرده است و رابطه میان انسان با انسان و انسان با ماشین اساسا دچار تغییر شده است.

اما در کلارا و خورشید نگاه به فناوری، برخلاف اسلافش تیره و تلخ نیست. او در فناوری پیشروی آینده هم رگه‌هایی از ارزش‌های انسانی می‌بیند. ربات‌هایی که در ذهن او خلق شده‌اند برخلاف ربات‌هایی که در فکر بسیاری از نویسندگان دیگر خلق شده‌اند، درصدد سلطه بر نوع بشر نیستند، به سمت‌وسوی شیطانی و شر گرایش ندارند و جهان را از مفاهیمی چون عشق و ایثار خالی نمی‌کنند. ربات‌های ایشی گورو، دلبسته می‌شوند و برای نجات صاحب خود ایثارگری می‌کنند. این نگاه، نگاهی ویژه است و ایشی گورو را در میان بسیاری از نویسندگان داستان‌های پیش‌بینانه و آخرالزمانی برجسته و ممتاز می‌کند.

گفت‌وگوی گاردین با کازوئو ایشی گورو درباره «کلارا و خورشید»

اجازه ندهیم فناوری تمدن‌مان را نابود کند

انتخاب ایشی گورو در سال ۲۰۱۷ به عنوان برنده جایزه ادبی نوبل، شهرت او را جهانی کرد

کیکاوس زیاری

فرهنگ و هنر

کازوئو ایشی گورو، نوامبر سال ۱۹۵۴ در ناکازاکی ژاپن به دنیا آمد. شهری که به‌خاطر بمباران هسته‌ای دوران جنگ جهانی دوم شهرتی تلخ دارد، با ورود ایشی گورو به عالم ادبیات، او خود را به شکل دیگری به جهانیان معرفی کرد. پنج ساله بود که همراه والدینش راهی انگلستان شد. دو کتاب نخست‌اش «نمای رنگ پریده تپه» و «آرتیستی از دنیای معلق» به علت مکاشفه در هویت ژاپنی و لحن مرثیه مانند خود مورد توجه قرار گرفتند. با این حال، نویسنده در کتاب‌های بعدی خود گونه‌های دیگری چون علمی - تخیلی و تاریخ افسانه‌ای را هم دنبال کرد. «بازمانده روز» او سخت مورد توجه قرار گرفت و جوایز متعددی را برایش به ارمغان آورد. صنعت سینما سال ۱۹۹۳ فیلمی با بازی آنتونی هاپکینز از این کتاب تولید کرد. منتقدان ادبی می‌گویند او خودش را وابسته به ریشه‌های ژاپنی خویش نکرده و داستان‌هایش حکایت از بی‌مرز و جغرافیا بودن ماجراها و شخصیت‌های آنها می‌کند. استعاره و سفر، دو مضمون مهم نوشته‌های او بوده که دلالت بر جهانشمول بودن داستان‌ها و قهرمانان‌شان داخل آنها می‌کند. او سال ۲۰۱۷ جایزه نوبل رشته ادبیات را گرفت و تازه‌ترین کتابش «کلارا و خورشید» با استقبال بسیار دوستداران کتاب روبه‌رو شده است. گفت‌وگوی او را با گاردین بخوانید.

زمان مطالعه کلارا و خورشید، تعدادی از کتاب‌های قبلی‌تان در ذهنم بودند. به یاد شخصیت باتلر در بازمانده روز افتادم، همین‌طور کلون‌ها در «هیچ‌وقت نگذار بروم» یا دوست مصنوعی کلارا. فکر می‌کنید چرا اینقدر زیاد به این ایده برمی‌گردید؟ یا این‌که حدس می‌زنم باید با این پرسش شروع می‌کردم که آیا شما در هر نوشته تازه‌تان دوباره به این ایده برمی‌گردید؟

آه! فکر کنم کاملا درست می‌گویید. شاید از شکل‌ها و زاویه‌هایی متفاوت به این ایده برمی‌گردم. نکته فقط این نیست که به موجودیت و هستی آدمها علاقه‌مندم. ما هیچ شباهتی به گوسفند و گاو و این جور چیزها نداریم. این‌طور نیست که ما فقط بخواهیم به خودمان غذا بدهیم و تولید مثل کنیم و بعد بمیریم. همیشه باید این پرسش را از خودمان بپرسیم که آیا هیچ‌وقت در کاری و چیزی همکاری و همراهی داشته‌ام؟ آیا آدم خوبی بوده‌ام؟ و... حتی اگر یک جنایتکار باشم، از خودم می‌پرسم آیا جانی خوبی بوده‌ام؟ آیا با اعضای گروهم صادق بوده‌ام؟ این فقط هم پیوندی به درون هسته انسانی و موضوع انسان بودن است. ما می‌خواهیم بگوییم کارهایمان را درست و خوب انجام داده‌ایم. نه فقط در یک دوره کاری، بلکه در دورانی که یک پدر و مادر بوده‌ایم یا یک دوست یا یک شریک زندگی.

کنار هم قرار دادن فناوری و انسان بودن باید موقعیت جاافتاده و عمل‌آمده‌ای برای داستانگویی باشد. آیا آینده علم در زمینه هوش مصنوعی در سال‌های اخیر در ذهن‌تان بوده است و آیا فناوری چیزی است که شما از آن می‌ترسید یا تقدیرش می‌کنید یا هر دو؟

هر دو، فکر کنم. در خواندن درباره این موضوع کاملا غرق شده‌ام و دقیقا درباره چیزهایی مثل هوش مصنوعی و همین‌طور فناوری صحبت می‌کنم. برای سال‌ها خیلی علاقه‌مند این محدوده‌ها بوده‌ام، بدون این‌که به این موضوع فکر کنم که قرار است یک روز کتابی درباره‌شان بنویسم یا این‌که به شکلی بخواهند خودشان را در داستان‌هایم به رخ بکشند. نسبت به این ترس دارم، اما فکر می‌کنم این موضوع چیزهای شگفت‌انگیزی را به روی ما باز می‌کند، به‌خصوص در ارتباط با مساله‌ای چون سلامت قلبی. البته خطرهای زیاد و متعددی وجود دارد و به عنوان یک جامعه، ما باید خودمان را سازماندهی کنیم تا بتوانیم از این‌گونه چیزها نفع و بهره ببریم و نگذاریم آنها تمدن‌مان را نابود یا تخریب کنند.

والد بودن یکی از ارتباطات و روابط مرکزی در کلارا و خورشید است. در مقام یک پدر، چقدر این موضوع شما را به عنوان یک نویسنده شکل داد؟

نمی‌توانم تصور کنم چه نوع آدمی یا چه نوع نویسنده‌ای بودم، اگر پدر بودن را تجربه نکرده بودم. پدر بودن چشم‌انداز شما تغییر جهت می‌دهد، از نظر احساسی، فکری و عقلانی شما به دنیا به شکل متفاوتی نگاه می‌کنید.

همچنین چشم‌اندازتان بزرگ‌تر می‌شود. دیگر به چیزها و مسائل فقط از منظر زندگی خودتان نگاه نمی‌کنید. مسائل و چیزها را از زاویه دید و نگاه فرزند و نوه‌تان و فرزند او هم نگاه می‌کنید. نوع نگاه‌تان به زندگی، تجربیات‌مان و هر چیزی که می‌بینیم و روبه‌رویمان قرار دارد تغییر می‌کند. این تغییرات هم در سطح احساسی و عاطفی صورت می‌گیرد. با نویسندگانی برخورد داشته‌ام که می‌گویند بچه‌داشتن مترادف است با سرگردانی و ازدست‌دادن کارنامه کاری. به نظرم این یک اشتباه ژرف است. مگر این‌که شما فکر کنید کار نگارش و حرفه نویسندگی یعنی این‌که در یک گوشه‌ای راحت و با فراغ بال بنشینید و از نظر کمی تعدادی نوشته و داستان تولید کنید.

صبح که از خواب بیدار می‌شوید و اولین جرقه‌های انگیزه را احساس و روزتان را آغاز کنید، چه چیزی است که به شما انگیزه می‌دهد؟

مثل همه آدم‌های دیگر، من هم به‌دلیل مشکل پاندمی ارتباط خودم را با بقیه آدم‌ها ازدست‌داده‌ام. خبری از کمپانی و همراهی آدم‌ها با یکدیگر نیست. بعضی وقت‌ها بلند می‌شوم و به اتفاقاتی که رخ‌داده نگاه می‌کنم. می‌دانید، صحبت‌کردن و مکالمه با غریبه‌ها را دوست دارم. همین‌طور پیرها و اعضای خانواده‌ام. صحبت‌کردن دقیقا همان چیزی است که همیشه هیجان‌زده‌ام می‌کند. دلیلش هم این است که همیشه راه را برای چیزی تازه باز می‌کند. طی این مدت فرصت آن را پیدا کرده‌ایم که درباره همه چیز فکر کنیم و نه‌فقط درباره پاندمی. بلکه در این رابطه که به‌عنوان یک جامعه در دنیای غرب به کجا می‌خواهیم برویم. با چالش‌های بسیار زیادی روبه‌رو شده‌ایم و ممکن است فکر کنید برخی از آنها افسرده‌کننده بوده‌اند اما صبح که از خواب بیدار می‌شوم، به خودم می‌گویم امروز می‌خواهم چیز بیشتری درباره این و آن بدانم. این کتاب را می‌خوانم و شاید اثری مجذوب‌کننده باشد. خب، در یکی دو سال اخیر چیزهای احمقانه‌ای رخ داده است و مردم عزیزان زیادی ازدست‌داده‌اند. اما باز هم نمی‌توان گفت با دوران خسته‌کننده و غیرجالبی سروکار داریم.

کلارا و خورشید در دورانی اتفاق می‌افتد که بعضی آدم‌ها می‌توانند از نظر ژنتیکی بهتر شده و به اصطلاح بهسازی شوند. این چیزی است که به مدد تکنولوژی کریسپر ممکن است در آینده‌ای نزدیک در عالم واقعیت رخ دهد. چگونه به این موضوع علاقه‌مند شدید؟

اولین‌بار زمانی که مدیربرنامه ادبی نیویورکی‌ام یک کلیپ برایم فرستاد، متوجهش شدم و درباره‌اش شنیدم. بلافاصله با خودم گفتم ای وای، این چیز قرار است کاری جالب‌توجه در سطح جامعه‌مان انجام دهد. اگر شما متعلق به نسل من باشید (من ۶۶ ساله‌ام) متوجه می‌شوید بخش اعظم اتفاقاتی که در جهان رخ داده اختصاص به تلاش آدم‌ها علیه سیستم طبقاتی و مستعمراتی، طبقه‌بندی‌ها براساس رنگ پوست و رتبه‌بندی غیرعادلانه داشته است. وقتی درباره این فناوری نوین شنیدم، با خودم فکر کردم و گفتم قرار است یک نخبه‌سالاری خلق کند که کاملا وحشی است اما درعین‌حال هیجان‌زده هم شده بودم. سال ۲۰۱۷ توانستم جنیفر دودنا، ابداع‌کننده این فن را ملاقات کنم. او را در کنفرانسی در لندن دیدم. زمان صحبت با او متوجه شدم چقدر به کل موضوع علاقه‌مند شده‌ام. کریسپر یک پیشرفت و کشف بسیار مهم است، زیرا کاملا درست است و ارزان هم هست و به‌راحتی می‌توان آن را انجام داد. معنی آنچه گفتم این است که سود حاصل از آن می‌تواند خیلی سریع به دست بیاید. متوجه شدم مردمی وجود دارند که به کمک این فن معالجه شده‌اند.

الان مشغول چه کاری هستید؟

داستانی که دارد در ذهنم شکل می‌گیرد، داستانی درباره نویسنده‌ای است که سراینده ترانه‌های محبوب و عامه‌پسند آمریکایی است. داستان در فاصله روزهای پایانی جنگ جهانی دوم و ظهور موسیقی راک اند رول اتفاق می‌افتد. شخصیت محوری ماجرا کسی است که اصلیت اروپایی دارد و در رشته موسیقی کلاسیک این قاره در جایی مثل وین یا استراسبورگ تعلیم دیده است. او در مقام مهاجری مفلس به آمریکا می‌آید و با موسیقی جاز و شوهای موسیقی آشنا شده و کم‌کم آمریکایی می‌شود اما دو داستان احتمالی دیگر هم مد نظرم هست و هنوز تصمیم نگرفته‌ام کدام را برای نگارش انتخاب کنم. بعد از یک سال، سفر کردن و معرفی کتاب آخرم را تمام و متوقف کرده و بالاخره فرصت آن را پیدا می‌کنم که روی کتاب تازه‌ام تمرکز کنم.

چرخش از ترانه سرایی به نویسندگی

از ۱۶ سالگی تا تقریبا اواخر ۲۴ سالگی، اشتیاق و علاقه زیادی به این داشتم ترانه‌سرا شوم. دهه ۷۰ میلادی بود و طبیعی بود آدم‌ها بخواهند ترانه‌سرا یا خواننده شوند. از آنجا که آوازخوانی‌ام خوب است، این یک نقطه ضعف بود که ادامه‌اش ندهم اما این نکته مهمی نیست. من پیانو و گیتار می‌زنم و تا به حال بیشتر از ۱۰۰۰ ترانه نوشته‌ام. نوارهای صدای زیادی پر کرده‌ام و با شرکت‌های متعدد ضبط آهنگ همکاری داشته‌ام. قهرمانان من افرادی چون باب دیلون، لئونارد کوهن، جانی میشل و کریس کریستوفرسون بوده‌اند. ترانه‌سراهای قدیمی‌تر چون گرشوین، کول پورتر و کارلوس جوبیم را هم خیلی دوست دارم. دوران جوانی با شکست‌های متعددی روبه‌رو شدم اما حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم چیز زیادی از ترانه‌سرایی‌ام یاد نگرفتم. وقتی در ۲۴ سالگی شروع به نوشتن داستان‌های خیالی کردم، احساس می‌کردم حرف زیادی برای گفتن دارم و می‌توانم از نقطه بهتری کارم را آغاز کنم. زمانی که نوشته‌های دانشجویان رشته نویسندگی یا کسانی که تازه کار نویسندگی را شروع کرده‌اند، می‌خوانم، احساس می‌کنم آنها هم با همان چیزهایی سروکار داشته‌اند که من زمان فعالیت در رشته موسیقی داشته‌ام. وقتی نوشتن داستان‌های کوتاه را شروع کردم، کارم را به گونه‌ای سازمان دادم که بتوانم مسائل را از هم جدا کنم. می‌توانستم تفاوت و فاصله بین بیان هنرمندانه مسائل و تعریف معمولی آنها را بفهمم و در نوشته‌ام منعکس کنم.

روی صحنه

چراغ تئاتر روشن می‌شود

با فروکش‌کردن موج‌های پی‌درپی بیماری کرونا در کشور، اندک‌اندک چراغ خانه تئاتر روشن می‌شود. پس از چندبار اعلام مجازبودن بازگشایی سالن‌های نمایش و دوباره دستور به تعطیلی آنها به‌خاطر تغییر در وضعیت کرونایی کشور، از ابتدای مهر ۱۴۰۰ بار دیگر به شکل رسمی سالن‌های نمایشی اجازه یافتند میزبان گروه‌های نمایش و مخاطبان باشند. در فاصله کمتر از یک ماه از آغاز مجدد فعالیت اجرای آثار تئاتری شاهد روی صحنه رفتن اجراهای جدید در سالن‌های سطح شهر هستیم.

تن‌ها در تئاترشهر

تن‌ها نمایشی است به نویسندگی و کارگردانی علیرضا معروفی که در تالار «سایه» چراغ اجراهای مجموعه تئاترشهر را روشن می‌کند.

این نمایش برگرفته از کتابی درباره خاطرات رزمنده‌ای است که در ۱۳ سالگی اسیر شده بود. این نمایش قصه ۸ اسیر است که برای تخلیه اطلاعات، سه روز در یک سلول کوچک یک‌دریک متری در استخبارات عراق نگه‌داشته شده‌اند. امیررضا حشمی‌پور، محمدجواد حشمی‌پور، ارسلان خالویی، فرزاد تجلی، فردین شاه‌حسینی، هادی شیخ‌الاسلامی، حسین عارف، آرمان میرزایی، حامد نساج‌بخارایی و محمد نیازی گروه بازیگران نمایش تن‌ها را تشکیل می‌دهند.

نمایش تن‌ها هر روز ساعت ۱۸ و ۴۵ دقیقه به مدت زمان ۶۰ دقیقه و قیمت بلیت ۴۰ هزار تومان پذیرای دوستداران تئاتر است.

پهلوان ولی در حوزه هنری

گروه هنری چهره با نمایش ورودی پنج به نویسندگی و کارگردانی رسول نقوی در تماشاخانه مهر حوزه هنری روی صحنه رفته است.

در خلاصه داستان این نمایش آمده است: پهلوان ولی در آخرین روزهای عمر خود تصمیم گرفته که جانشین خود را انتخاب و معرفی کند، پس مردم شهر را توسط دخترانش به آزمون می‌کشد تا دریابد چقدر آمادگی پذیرش نایب پهلوان در شهر و مردم وجود دارد.

سعید بحرالعلومی، یوسف طاهریان، افشین قدیمی، فریبا رسولی، مروارید معصومی، ماهان جعفری، مهرنوش حسینی، سیدمحمدحسینی، شهرام طهماسبی و زهرا بهاری بازیگران این نمایش هستند. نمایش ورودی پنج به نویسندگی و کارگردانی رسول نقوی هر روز تا ۳۰ مهر ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه در تماشاخانه مهر به نشانی خیابان حافظ، نبش سمیه، حوزه هنری میزبان مخاطبان خود است.